

ادبیات معاصر اتریش به‌واسطه نویسندگانی مثل پتر هانتکه و آرتور شنیستلر و نویسندگانی دیگر، جایگاه مهمی هم در ادبیات آلمانی‌زبان و هم در ادبیات جهانی دارد. اگرچه نویسندگان اتریشی آثارشان را به زبان آلمانی می‌نویسند اما ادبیات اتریش ویژگی‌هایی مختص به خود را دارد که این ویژگی‌ها را می‌توان در آثار نویسندگان شاخص اتریشی، خاصه در زبان و طنز ویژه این آثار، دید. تاکنون از تعدادی از نویسندگان اتریشی آثاری به فارسی ترجمه شده اما ادبیات امروز اتریش نویسندگان دیگری هم دارد که تاکنون در ایران شناخته نشده‌اند. کارین پشکا یکی از این نویسندگان است که به‌تازگی به ایران سفر کرده و بیست‌وهشتم مهرماه به همراه علی‌اصغر حداد در نشست در شهر کتاب درباره آثارش و نیز ادبیات امروز اتریش صحبت کرد. کارین پشکا متولد سال ۱۹۶۴ است و درحال‌حاضر در شهر وین زندگی می‌کند. او در سال ۲۰۱۴ رمانی با عنوان «مرد سیلی‌خور» منتشر کرد که همین اثر موضوع اصلی نشست شهر کتاب بود. پشکا در این رمان اوضاع اتریش بعد از جنگ جهانی دوم را دستمایه داستانش قرار داده و به‌نوعی جنگ موضوع اصلی رمان اوست. عنوان رمان، «مرد سیلی‌خور»، اشاره‌ای است به آدم‌های حاشیه‌ای که در زندگی اجتماعی‌شان شکست خورده و از جریان اصلی زندگی بیرون مانده‌اند. داستان «مرد سیلی‌خور» در طول هشت ماه اتفاق می‌افتد و سه شخصیت اصلی در رمان حضور دارند که هر سه در حاشیه اجتماع زندگی می‌کنند. پشکا در این نشست درباره مواجهه‌اش با جنگ و تأثیر آن بر آثارش صحبت کرد و همچنین به رمان دیگری هم که این‌روزها مشغول نوشتنش است اشاره کرد. علی‌اصغر حداد، مترجم شناخته‌شده زبان آلمانی، که اتفاقاً مدتی است مجموعه داستانی از آرتور شنیستلر با عنوان «دیگری» منتشر کرده؛ در این نشست به عنوان مترجم حضور داشت و ضمن طرح سؤال‌هایی از پشکا، نکاتی هم درباره ادبیات اتریش گفت.

ادبیات‌زانه‌درداستان‌هایایرانی و آلمانی‌زبان

علی‌اصغر حداد که در این سال‌ها بخش مهمی از آثار آلمانی‌زبان را به فارسی ترجمه کرده و گرایش او در ترجمه بیشتر معطوف به آثار کلاسیک بوده، در این نشست به چند نکته در باره ادبیات اتریش و ادبیات آلمانی‌زبان اشاره کرد و همچنین مقایسه‌ای بین آثار داستان‌نویسان زن ایرانی با نویسندگان زن آلمانی انجام داد؛ «بخش بسیار کوتاهی که از رمان بلند «مرد سیلی‌خور» به فارسی ترجمه شده اطلاعات زیادی درباره این رمان به دست نمی‌دهد جز اینکه می‌فهمیم رمان راجع به جنگ دوم جهانی است و به فضای بعد از جنگ می‌پردازد. فکر کنم، سرمارا، گرسنگی و بی‌خانمانی از تم‌های اصلی رمان «مرد سیلی‌خور» هستند. امیدوارم یک‌روزی این رمان به فارسی ترجمه شود و تصویر کاملی از آن داشته باشیم. ادبیات اتریش ویژگی‌های خاصی دارد و از جمله اینکه داستان‌های اتریشی به طور عام دارای طنزی خاص هستند. حتی در برخی داستان‌هایی که موضوعی بعد از جنگ انگیز دارند هم می‌توان رد این طنز دید. مثلاً در رمان یعقوب دروغگو» اگرچه داستان بسیار غم‌انگیزی روایت می‌شود اما در عین‌حال رمان صحنه‌های طنزآمیزی هم دارد که خواننده را به خنده وامی‌دارد. ویژگی دیگری که می‌توان دربراه ادبیات اتریش و خاصه زنان نویسنده اتریشی در مقایسه با زنان نویسنده ایرانی گفت این است که در ادبیات اتریش‌ها حتی به‌طور عام در ادبیات آلمانی‌زبان، چیزی به اسم ادبیات زنانه وجود ندارد. اما برای مثال در بین نویسندگان زن ایرانی، آثار سیمین دانشور دقیقاً نشان می‌دهند که یک زن این داستان‌ها را نوشته و یک مرد نمی‌تواند چنین داستانی با این زبان و موضوعی که مطرح شده را بنویسد. اما چنین چیزی در ادبیات آلمانی‌زبان وجود ندارد. من سال‌ها پیش رمانی از آنا زگرس ترجمه کردم به اسم «مردم جوان می‌مانند»؛ به اینکه نویسنده کتاب یک خانم است ولی اصلاً و ابدا مشخص نیست که این متن را یک زن نوشته و هیچ نشانی از زبان زنانه در این رمان وجود ندارد.

بیوست:پیشین.آکنون.

در تابستان سال ۱۹۵۳ هاینریش پیدایش شد. می‌گویند اهل شهرستان است. اطراف وین شهرستان زیاد است. در سال‌های بعد از جنگ مردم بسیاری به‌سرعت وارد پایتخت شدند. شکست‌خورده‌هایی که نه راه پیش داشتند نه راه پس و سرچایشان مانده. آدم‌های گرسنه و لاغراندام از اردوگاه‌ها، اسیران جنگ و سربازان که در جریان صلح یک‌بار شده بودند. متفقین، از سرباز عامی گرفته تا مقامات نظامی می‌مانند؛ به اینکه نویسنده و خواستار توجه هستند و باقی مردم که جنگ، زندگی را برایشان زیر بمباران ناپود کرده است. به سن‌وسال هاینریش می‌خورد که یکی از ساکنین تیمارستان Spiegelgrund» بوده باشد. مرد جوانی که تازه بیست ساله شده. آدم رنگ‌پریده و استخوانی که خیلی کم حرف می‌زند. قدبلند است با شانه‌های خیلی باریک. هاینریش را لیدیا می‌گوید. در ضمن می‌گوید که یک کمی هم خل است و انگار داریم در کمین چیزی نشسته. این هاینریش یک موقع فکر نکند می‌تونه ادبش کنه. اما ادبش نمی‌کند. خوشحال است که سقفی بالای سر دارد، ولو اینکه معیوب باشد. سقف را می‌شود تعمیر کرد، مثل همه چیزهایی که اسبق دیده. هاینریش به بارداگ رفتند روی سقف انبار چوبی و سفال‌های معیوب را با تخته‌ها، جعبه‌ها و در ماشین که باران رویش صدای حلیی می‌نواخت، عوض کردند. آن‌وقت‌ها هاینریش تمام شب بیدار می‌ماند. درست‌وسط شهر وین در محله‌ای که در آن بین ساختمان‌های بلند و ساختمان‌های کوتاه، خیابان‌های تازه سنگفرش شده، قرار دارد. آنجا لیدیا، دراگان و هاینریش با هم پشت کارگاه ساکنند. مردم قبولشان کرده‌اند، چون یک مرد آمریکایی از لیدیا محافظت می‌کند. اگر کسی حسد به انبار چوبیش برد، پیش آمریکایی شکایت می‌کند. یا شاید از ترس مرد صرب باشد که با لیدیا رابطه عاشقانه دارد؟ هر چند مردم مشکلات دیگری در زندگی دارند. به‌هرحال

نشست ادبیات امروز اتریش با حضور کارین پشکا و علی‌اصغر حداد

جنگ و جهان متروک

پیام حیدر قزوینی



عکاس:

توفیق رستمی، نشر ق

درحضورنگ

کارین پشکا در این نشست درباره موضوعات مختلفی صحبت کرد و در آغاز درباره انگیزه نوشتن رمان «مرد سیلی‌خور» حرف زد: «برای صحبت درباره انگیزه نوشتن این رمان، باید کمی به عقب برگردم. من سال ۱۹۶۷ دهکده‌ای کوچک متولد شدم، پدر و مادر من در آن دهکده رستورانی داشتند که این رستوران را پدربزرگم در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۳۰ افتتاح کرده بود و این رستوران نقش مهمی در کودکی من داشت. در کودکی سر میری در رستوران می‌نشستم که پدربزرگم هم سر آن میز می‌نشست و همراه با برمه‌ردها درباره موضوعات مختلفی و به‌خصوص جنگ صحبت می‌کردند. آن زمان من چهار ساله بودم و حرف‌های آدم‌ها درباره جنگ برای من به عنوان یک کودک لزوما چیزی منفی نبود. این حرف‌ها برایم شکل ماجراهایی را داشت که این آدم‌ها از سر گذرانده بودند و داستان‌های آنها از جنگ برایم هیجان‌انگیز بود. اما همیشه این سؤال‌ها در ذهنم وجود داشت که جنگی که از آن حرف می‌زنند چه تأثیری در وجود و زندگی این آدم‌ها گذاشته است. با این آدم‌ها چند روزهایی باهم بودم که جنگ آنها را به وجود آورده. آن زمان نمی‌توانستم پاسخ این پرسش‌ها را پیدا کنم چراکه سیمای آن دوره برخلاف واقعیت موجود، جهان را ساده و زیبا نشان می‌داد و در آن فیلم‌ها نشانی از جنگی که این پدربزرگ‌ها درباره‌اش حرف می‌زدند وجود نداشت. پس این مسئله برایم مطرح بود که جنگ در وجود این آدم‌ها کجاست؟ بعدها که بزرگ شدم به عنوان مددکار اجتماعی مشغول به کار شدم هرچند که دوست داشتم ادبیات آلمانی بخوانم. در آن سال‌ها من به‌واسطه شغل‌م با هم با آدم‌های زیادی سروکار داشتم، به‌خصوص آدم‌هایی که از جنگ بالکان به اتریش آمده بودند و به‌این‌ترتیب یک‌بار دیگر با جنگ و آدم‌هایی که هرکدام داستانی از جنگ داشتند سروکار پیدا کردم. تجربه دوباره جنگ از طریق این آدم‌ها باعث شد که انگیزه‌ای در درونم پیدا شود که رمان «مرد سیلی‌خور» را بنویسم. جنگ بالکان و تجزیه یوگسلاوی سابق باعث هجوم سیل عظیمی از بالکانی‌ها به سمت اتریش و آلمان شد و جنگ‌رده‌های بالکان به‌خصوص در اتریش خیلی زیاد بودند و برخورد خوبی با آنها در اتریش صورت نمی‌گرفت. از منطری دیگر عواقب جنگ هم در نوشتن داستان‌هایم بی تأثیر نبوده چراکه من در سال ۶۷ به دنیا آمدم و در آن دوره هنوز تأثیرات جنگ به وضوح وجود

سیلی‌خور» اگرچه انگیزه‌ای درونی برایم وجود داشت، اما درعین‌حال این رمان دارای بُعدی اجتماعی هم هست. این رمان موضوعی را مطرح می‌کند که سرنوشت آدم‌های زیادی بوده و وقتی خواننده‌ها و به‌خصوص افراد پیرتر این داستان را می‌خوانند با چیزی مواجه می‌شوند که انگار پیش از این برایشان اتفاق افتاده است. وقتی زخمی در درون آدم یا در اجتماع وجود دارد، تا زمانی که این زخم مطرح و درباره‌اش صحبت نشود التیام پیدا نمی‌کند. نوشتن راجع به جنگ دوم جهانی برای من نوعی پیروسه التیام‌یافتن این زخم است. در ادبیات اتریش دو دسته از نویسندگان را می‌توانیم از هم جدا کنیم؛ دسته‌ای که می‌نویسند تا تأثیری اجتماعی بگذارند و دسته‌ای دیگر که فقط برای نوشتن می‌نویسند. اما حالا شرایط اجتماعی روزبه‌روز بدتر می‌شود و احتمالاً درصد نویسندگانی که می‌نویسند تا تأثیری بر اجتماع بگذارند و از لحاظ سیاسی چیزی را تغییر دهند بیشتر خواهد شد. البته امروز ادبیات دیگری هم می‌توان در اتریش سراغ گرفت و آن ادبیاتی است که بلافاصله به موضوعات روز می‌پردازد. به‌خصوص همین حالا نویسندگانی هستند که در ارتباط با پناهندگانی که به اروپا سرازیر شده‌اند می‌نویسند. این نوع از ادبیات صبر نمی‌کند تا زمانی بگذرد و بعد به عقب نگاه کند و داستانی درباره‌اش بنویسد؛ بلکه دقیقاً در لحظه وقوع اتفاقات به آنها می‌پردازد.»

جهان‌متروک

پشکا در «مرد سیلی‌خور» به سال‌های جنگ دوم جهانی پرداخته اما موضوع داستانی که او این روزها مشغول نوشتنش است مربوط به اتریش امروز است: «این داستان درباره اتریش کنونی است و تم اصلی‌اش هم درباره خراب‌شدن و متروک‌شدن دهکده‌ها و محل‌های کوچک است. امروز مردم در محل‌ها و روستاهای کوچک به شهرها مهاجرت می‌کنند و در نتیجه این مکان‌ها متروک می‌شوند. دهکده‌ای که من در آن زندگی می‌کنم تا پیش از این پر از فروشگاه و رستوران بود و در خیابانی که ختامام در آن قرار دارد حدود ۳۰ مغازه مختلف وجود داشت اما حالا این مغازه‌ها در حال ازبین‌رفتن هستند و مردم برای خرید باید به جاهای دیگر بروند و در فروشگاه‌های بزرگ خرید کنند؛ فروشگاه‌هایی که در آنها آدم‌ها یکدیگر را نمی‌شناسند درحالی‌که در مغازه‌های کوچک آدم‌ها با هم سروکار داشتند و ارتباطی این آنها برقرار بود. اما حالا آن ده‌یستان اجتماعی از بین رفته است. متروک‌شدن محل‌ها در این داستان با متروک‌شدن درونی آدم‌های این عصر کره خورده. قهرمان این داستان زنی حدوداً ۳۰ساله است که دو بچه دارد و به کاری نیمه‌وقت مشغول است. درگیری‌های زندگی روزمره این زن را از درون خالی کرده و به‌این‌ترتیب در این رمان از درون‌پیش شدن شخصی و اجتماعی با هم ترکیب شده‌اند. به‌جز روایت اصلی رمان، خرده‌روایت‌هایی هم در آن وجود دارد از جمله فضای ضد آدم‌های خارجی و تبعیضی که نسبت به آنها در اجتماع اتریش وجود دارد.»

متروک‌شدن‌های ادبیات‌امروزی اتریش

کارین پشکا در جایی از صحبت‌هایش به مقایسه ادبیات امروز اتریش با ادبیات گذشته‌اش به لحاظ سبکی و زبانی پرداخت و به محدودیت‌های زبانی نویسندگان امروزی اتریش اشاره کرد: «ادبیات اتریش در گذشته و به لحاظ زبانی آزادی‌های بیشتری داشت و امروز از این نظر عمل نوشتن با محدودیت‌های بیشتری روبرو است، نویسندگان قدیمی همان چیزی را که در ذهنشان وجود داشت می‌نوشتند و قیدوبند زبانی برایشان وجود نداشت. شاید این مسئله را بتوان به کل ادبیات آلمانی‌زبان هم تعمیم داد. مثلاً در رمان «برلین، میدان الکساندر» دوبلین، همه‌ها همان‌طور که به ذهن نویسنده آمده نوشته شده‌اند و زبان داستان عین همان زبانی است که در خیابان‌های برلین مردم با آن حرف می‌زدند و هیچ چیزی در زبان داستان اضافه یا کم نشده است. اما امروز به لحاظ زبانی قیدوبندهای زیادی برای نویسندگان وجود دارد و آن آزادی سابق در کار نوشتن وجود ندارد.»

عطف کتاب

سرگذشت یک نابغه

چندی پیش مجموعه داستانی از آرتور شنیستلر با عنوان «دیگری» با ترجمه علی‌اصغر حداد در نشر ماهی منتشر شد که این کتاب دربرگیرنده ۲۲ داستان کوتاه است. شنیستلر نویسنده اتریشی آغاز قرن بیستم است و از مهم‌ترین نویسندگان اتریش به شمار می‌رود. حداد پیش از این دو داستان «بازی در سپیده‌دم» و «رویا» را از شنیستلر ترجمه و در قالب یک کتاب منتشر کرده بود که این کتاب چندسال پیش از طرف انتشارات نیلوفر منتشر شد. او همچنین قبل‌تر، دو داستان «ستوان گوستل» و «مرده‌ها سکوت می‌کنند» را نیز از شنیستلر ترجمه کرده بود؛ این دو داستان در کتاب «مجموعه نامرئی» که داستان‌هایی است از نویسندگان آلمانی‌زبان چاپ، و از طرف نشر ماهی منتشر شد، ضمن اینکه پیش از آن داستان «مرده‌ها سکوت می‌کنند» با ترجمه حداد به‌صورت تک‌کتاب از طرف نشر تجربه منتشر شده بود. شنیستلر از جمله نویسندگان آغازگر ادبیات مدرن به شمار می‌رود که اولین‌بار توسط صادق هدایت به ایران معرفی شد. هدایت در آن سال‌ها داستان «کور و برادرش» را از شنیستلر ترجمه کرده بود که این داستان در کتاب «نوشته‌های پراکنده» آمده است. مرگ، وحشت و اضطراب‌های روانی و بحران در روابط آدم‌ها در مضامین اصلی غالب داستان‌های مجموعه «دیگری» است. شنیستلر علاقه زیادی به فرود داشت و در بسیاری از آثارش سرنوشت قهرمان‌های داستان‌هایش از منطری روان‌شناختی تصویر شده‌اند. حداد در بخشی از مقدمه کتاب «دیگری» درباره قهرمان‌های داستان‌های شنیستلر نوشته: «رویدادهای آثار او بیشتر در شهر وین رخ می‌دهند. قهرمانان او شخصیت‌های تپیکیی هستند از جامعه آن روز وین: افسران، پزشکان، هنرمندان، خبرنگاران، بازرگان، افراد خانواده سلطنتی، وابستانگان

به دربار و البته دخترکان زیباروی حاشیه شهر. در آثار او به کارگران و تهیدستان کمتر برمی‌خوریم. از همین‌رو برخی از منتقدان ادبی او را به یک‌سویه‌نگری متهم می‌کنند. شنیستلر در آثار خود به توصیف اختلالات روانی نمی‌پردازد، مسئله



نخشد؟ از صبح تا شب و به همان اندازه تمام شب در اختیار دو تا برادر است، هر لحظه آماده است. این یکی گرسنه است، آن یکی باید شسته شود، این یکی ناگهان بادش می‌آید که باید برود دستشویی. تنها هم می‌تواند کورمال‌کورمال برود. اما صرفاً از روی غرض‌ورزی این کار را نمی‌کند. و چه کسی طرفداری هلنه را می‌کند وقتی که همه‌چیز برایش غریبالیه تحمل است؟ چه کسی از طرفش می‌گوید که کسی با او صحبت نکند؟ و مزاحمش نشود؟ نخواسند، ناچار نبوده‌ن هلنه خودش می‌بیند که هاینریش اصلاً سانسشن نبوده و به هیچ‌وجه نمی‌خواست با او صحبت کند. دور خودش را نگاه می‌کند، کومرل در وسط می‌ایستد. بقیه نشسته‌اند و چیزهایی را که توی جیبشان دارند، قسمت می‌کنند. شیشه‌ها، یک تیکه یبه خوک همراه با چاقو، نان و حتی دو تا تخم‌مرغ آب‌پز و ویفرتنکیسی... زن‌ها کمتر آمده‌اند. هلنه با خود فکر می‌کند. آیا نمی‌شود برای پل زن گرفت و این‌طوری از دستش خلاص شد؟ این‌جور فکر‌ها جدید نیست. مخصوصاً شب در تاریکی می‌آید سراغش. و بعد در روز روشن، برادرش را می‌بیند و می‌فهمد که با این قیافه باید دنبال شوهری برگردد که به هلنه برسد. به صورت دراگان خیره می‌شود. به سینه پهنش و سرش و به آن دماغ که کاملاً صاف است. یکی مثل او. سریع رویش را برمی‌گرداند و به طرف دیگر نگاه می‌کند. خیلی از آدم‌ها در ارگان را می‌شناسند. نه تنها فکر که در پارک جمع می‌شوند و بین آنها پولداری نیست. پولدارهای دیگر غذاشان را می‌خورند و مثل کومرل عزاداری استالین نمی‌کنند. البته اینجا هم قهقیه‌ها با او عزاداری نمی‌کنند، اما باین‌حال پهلوش هستند، غذایشان را با همه تقسیم می‌کنند و کمی هم معامله می‌کنند.... * تکه‌ای از «مرد سیلی‌خور» کارین پشکا، ترجمهٔ نوین لامبرت سه‌گانه».

مرور

اتفاقی خواهد افتاد

به‌تازگی دو کتاب از هاینریش بل، نویسنده آلمانی برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۷۲، منتشر شده که یکی داستانی بلند از اوست و دیگری مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه و چند مقاله از هاینریش بل که سال‌ها پیش به فارسی منتشر شده بود و به‌تازگی چاپ دیگری از آن منتشر شده است. در ادامه مروری کوتاه بر این دو کتاب شده است.

خیابان‌های تمام‌نشدن

«جامعه‌شناسی پالتو ماهوتی» عنوان داستان بلندی از هاینریش بل است که به‌تازگی با ترجمه علی عبداللهی در نشر مشکي منتشر شده است. هاینریش بل رمان‌های زیادی نوشته که «عقاید یک دلگ»، «قطار به موقع رسید»، «فرشته سکوت کرد»، «سمای زنی در میان جمع»، «آبروی ازدست‌رفته کاتارینا بلوم» از آن جمله‌اند. اما بل به‌جز رمان‌هایش تعدادی مجموعه داستان کوتاه هم نوشته که از بین آنها می‌توان به «همه‌مان‌های ناخوانده»، «چهره‌ها»، «مزه نان» و... اشاره کرد. به‌جز اینها، هاینریش بل تعدادی نمایش‌نامه رادیویی و مقالاتی نیز درباره ادبیات نوشته است که برخی از آنها به فارسی منتشر شده‌اند. «جامعه‌شناسی پالتو ماهوتی» از داستان‌های بلند هاینریش بل به‌شمار می‌رود و در این داستان نیز ویژگی‌های اصلی آثار او دیده می‌شود. بل در اغلب آثارش به مسائل اجتماعی توجه داشته و آن‌طور که عبداللهی در مقدمه کوتاه «جامعه‌شناسی پالتو ماهوتی» اشاره کرده، منتقدان او را یکی از طرفداران داستان‌نویسی به سبک آمریکایی و به‌ویژه ارنست همینگوی می‌انند. او همچنین داستان‌هایی از انگلیسی به آلمانی ترجمه کرده که به این‌واسطه آشنایی خوبی هم با ادبیات انگلیسی‌زبان داشته است. در بخشی از داستان «جامعه‌شناسی پالتو ماهوتی» می‌خوانیم: «آمان از خیابان‌های طولانی تمام‌نشدن! خیابان‌های رمی پائیلونی حواشی شهر- شماره پلاک خانه‌ها ۹۰۰ هم رد می‌شود. خرده‌خاطر‌ها بریده‌بریده: صدای اشکم - دل‌آشوبه ناگهانی بعد از پریدن ترکیب پالتوی ماهوتی برای اولین‌بار از زبانش؛ هشت نه دقیقه آن جلو در دیف اول، تشدید حالت تهوع؛ بعد دقیقه سی‌وسوم، دستمال اشکم، نگاه عمیق استاد به فرآورده‌های دماغی خود که با چه مرارتی بیرون داده بودش... سر آخر توالت، شرجی هوای مه‌زده جلوی دانشگاه، چهره‌های دختران سربه‌وهای رشته کمرنیستیک، بندهای رنگی کلاه کاتولیک‌ها مانند بقایای رنگین‌کمان در حال جوشیدن بعد از باران؛ سوارشدن به قطار خط ۱۲ و سپس تعویض خط ۱۸، شوخی زن بلیت‌فروش و حالا پلاک خانه‌های ۹۸۰ و ۹۸۱ خیابان ماینس. یکی از سه سبک‌اری را که به‌عنوان جیره پیش از ظهر خود کنار گذاشته بود از جیب بالای کتاش درآورد و دنبال فندک گشت...»



«تا زمانی که» عنوان کتاب دیگری از هاینریش بل است که این‌روزها چاپ دوم آن با ترجمه کامران جمالی در نشر نیلوفر منتشر شده است. مترجم در این کتاب گزیده‌ای از داستان‌ها و نقدهای هاینریش بل را گردآوری کرده و در قالب این کتاب به چاپ رسانده است. در این مجموعه، داستان ۱۵ داستانی بل انتخاب شده که عناوین این داستان‌ها عبارت‌اند از: چهره آندوهگین من، بیگانه وقتی رسیدی به اسپا... محبوبه شمارش‌نشده، کاسبی کاسبی است، شمع‌هایی برای حضرت مریم، پای گران من، خبر آن‌سوی پل، اتفاقی قاتله‌ای افتاد، اینسگاه راه‌آهن سیمپرن، مجموعه سکوت دکتر مورک، خنده، برای اشکم اشک نریز و موقعیتی که در رمان‌های بد پیش می‌آید. در پیوست کتاب نیز دو مقاله از هاینریش بل آمده که یکی «نقدی بر جنگ و صلح با کوشش در جهت نزدیکی» نام دارد و دیگری نقدی است با عنوان «درباره رمان». دراین‌بین دو داستان محبوبه شمارش‌نشده و پای گران من پیش‌تر با ترجمه ناصر فرح‌اللهی منتشر شده بودند که همین ترجمه‌ها در این کتاب آمده‌اند. داستان‌های این مجموعه اگرچه داستان‌هایی به‌هم‌پیوسته نیستند، اما نوعی توالی زمان در آنها دیده می‌شود به این‌ترتیب که داستان اول به دوران پیش از آغاز جنگ و حکومت فاشیست‌ها برمی‌گردد و داستان‌های دیگر تا جامعه نوین آلمان پیش می‌آیند. هاینریش بل در برخی از داستان‌های این کتاب جامعه طبقاتی و صنعتی امروز را با دیدی انتقادی به تصویر کشیده است. در ابتدای کتاب مقاله‌ای با عنوان «داستان کوتاه در آلمان» آمده که در بخشی از آن می‌خوانیم: «در ادبیات آلمان داستان کوتاه بریده‌ای است از هستی که به پیش و پس و نیز به علل و بی‌آمدهای آن بریده نمی‌پردازد. بریده‌ای که دارای ابعاد زمانی و مکانی فیلم‌نامه‌ای نیست و بالطبع نمی‌توان فیلمی از روی آن ساخت. هر فیلم سینمایی از جایی آغاز می‌شود و هنگام سیر در بستر زمان در جایی خاتمه می‌یابد. ولی داستان کوتاه، هرچند سطر اول و آخر دارد، اما پیش از سطر اول وجود داشته و پس از سطر آخر نیز به حیات خود ادامه می‌دهد. اگر با نظری سطحی به داستان کوتاه بنگریم ارائه بره‌گونه واقعیت که در این قالب هست با تجسم یک صحنه روی یک تابلوی نقاشی امپرسیونیستی (که تمام چشم‌انداز نقاش را نشان نمی‌دهد) یکی پنداشته خواهد شد. برای آنکه قالب داستان کوتاه آلمانی را با سبک امپرسیونیسم یکپارچه کنیم لازم است که محتوای داستان کوتاه و همچنین ضرورت‌هایی که در روند تکامل اجتماعی غرب این قالب را به وجود آورده است بررسی کنیم». مقاله در ادامه، تلخ‌ترین تجربه نویسندگان معاصر اروپایی را به‌جز ارتباطی میان آدم‌ها برقرار نیست و شهروندان به موجوداتی مجزا از هم و منزوی تبدیل شده‌اند. دراین‌بین ادبیات داستانی به‌دنبال یافتن مناسِب برای بازنمایی این وضعیت بوده تا بتواند انزواي آدم‌ها در شهرهای بزرگ را به تصویر بکشد.



تازمانی‌که

هاینریش بل
انتخاب و ترجمه کامران جمالی
نشر نیلوفر